

## فلسفه و آینه طبیعت\*

علی جعفری اسکندری

کارشناسی ارشد فلسفه دانشگاه تربیت مدرس

Rorty R., Philosophy and the Mirror of Nature.

فلسفه و آینه طبیعت (۱۹۷۹)، اثر معروف فیلسوف آمریکایی، ریچارد مک کی رورتی (چهارم اکتبر ۱۹۳۱) است. در این کتاب رورتی کوشش می‌کند تا آنچه که به اصطلاح مسائل فلسفی نامیده می‌شود را فسخ کند تا به حل آنها بپردازد، وی با نشان دادن اینکه آنها در واقع شبهه‌های مسائلی هستند که تنها در بازی زبانی فلسفه تحلیلی وجود دارند، بیان می‌کند که اگر فلسفه ادعای سازندگی دارد باید از این شبهه‌ها بگذرد. در این کتاب رورتی جهان فلسفه را به بمبی تشبیه می‌کند و هدف اصلی خود را شرح و استدلال نظریات فلسفی نمی‌داند، بلکه از بین بردن اعتماد خوانندگان به «ذهن» به عنوان چیزی که دارای دیدگاه فلسفی است، به «معرفت» به عنوان چیزی که دارای نظریه و بنیادهایی است، و به «فلسفه» آن گونه که از زمان کانت دریافت شده، بیان می‌کند. این کتاب همانند نوشته‌های فلاسفه دیگری که با رورتی هم عقیده‌اند، مثل ویتگنشتاین متأخر، هایدگر و دیویی درمان شناسانه و تهذیب‌کننده است؛ نه سازنده. عنوان سه جزئی کتاب، خود بیان‌کننده دیدگاه رورتی است: فلسفه، آینه و طبیعت.

معرفت‌شناسی حکم کردن درباره عقلانیت فرهنگ غرب می‌باشد. و آن نتیجه طرح دکارتی گردآوری علم جدید بر پایه جدید یقین، یعنی ایده ذهن، (وجودی که «آینه» واقعیت با درجاتی از دقت و صحت است) می‌باشد. ایده‌ای که به وسیله توصیف ذهن از سوی کانت به چیزی که بر واقعیت چیزی در پروسه معرفت خلاق می‌افزاید آرایش می‌یابد. هدف اصلی این کتاب نقد این تفکر می‌باشد. این کتاب شامل سه بخش و هشت فصل است، که به نقد و بررسی موضوعات مختلفی می‌پردازد.

بخش اول کتاب با عنوان (ذات شیشه‌ای ما) مربوط به (فلسفه ذهن) می‌باشد، که دارای دو فصل (جعل ذهن) و (افراد بدون اذهان) است. وی ابتدا بیان می‌کند که فلسفه ذهن با تقسیم جهان به (ذهنی- فیزیکی) شروع می‌شود و استدلال می‌کند که مفهوم (هویات ذهنی) به عنوان انواع

\* ریچارد مک کی رورتی

وجودی متمایز، بدون مفهوم (هویات پدیداری) همانند درد، بی‌معنا خواهد بود. همچنین ادعا می‌کند که مسئله واقعی، صرف‌نظر کردن از این کلیات فرضی نیست بلکه باید توضیح دهیم که چرا فلاسفه به جد به آن پرداخته‌اند. رورتی در فصل اول نشان می‌دهد که شهودات دوآلیسم دکارتی دارای منشأ تاریخی هستند و به بحث‌های تاریخی مسئله ذهن از جمله، اختلاف مسئله ذهن-بدن، دوآلیسم ذهن-ماده، ذهن و اخذ کلیات، و... می‌پردازد، در فصل دوم، همانند فصل اول بحثی تاریخی انجام می‌دهد و از رفتارگرایی، اذهان دیگر، ماتریالیسم بدون این همانی ذهن-بدن، شناخت‌شناسی و فلسفه ذهن و غیره بحث می‌کند. در این فصل بیان می‌کند شهودات دکارتی در فرایند تغییر روش‌های طبیعی و روان‌شناختی، تغییر خواهند کرد.

بخش دوم کتاب با عنوان (آینه) به چهار فصل با عناوین، ایده نظریه معرفت؛ مزیت بازنمایی؛ معرفت‌شناسی و روان‌شناسی تجربی؛ معرفت‌شناسی و فلسفه زبان تقسیم می‌شود. بخش دوم کتاب به معرفت‌شناسی و تلاش‌های اخیر فلاسفه برای یافتن موضوعات جانشین برای آن مربوط است. در فصل سوم به مفهوم (معرفت‌شناسی) در قرن هفدهم می‌پردازد. رورتی استدلال می‌کند که معرفت‌شناسی از این نظریه کاذب که «وظیفه اصلی ذهن نشان دادن واقعیت خارجی است» نشأت گرفته است. از نظر رورتی، موفقیت علم مدرن در دوران اخیر منجر به این شده که آکادمی‌های فلسفه و علوم انسانی اشتباهی از روش علوم پیروی کنند، هر چند که برخی از نویسندگان این اثر رورتی را سخیف کننده علم به وسیله انکار واقعیت مستقل از ذهن می‌دانند اما رورتی این کار را انجام نمی‌دهد.

شناخت‌شناسی و خود‌تصوری فلسفه؛ خلط توضیح و توجیه توسط لاک؛ خلط پیش‌بینی و تألیفی کانت؛ و معرفت به عنوان داشتن بنیادها از دیگر مباحثی است که در این فصل بررسی می‌شود. فصل چهارم (مزیت بازنمایی‌ها) فصل مرکزی و اصلی کتاب است، فصلی که به قول رورتی ایده اصلی ذهن وی بوده، که منجر به نوشتن کتاب شده است. این ایده‌ها از سلارز و کواین هستند؛ در این فصل حمله سلارز به (مفهوم داده شدگی) و حمله کواین به (ضرورت) به عنوان گام‌های قاطع در از بین بردن امکان (نظریه معرفت) بیان می‌شود. کل‌گرایی و پراگماتیسم در هر دو فیلسوف مشترک است و آنها در این موارد با ویتگنشتاین متأخر سهیم هستند.

این سه فیلسوف، آن خطوط تفکری در فلسفه تحلیلی هستند که رورتی آرزوی گسترش آن را دارد. وی می‌گوید زمانی این آرزو برآورده می‌شود که حقیقت را آن گونه که در عبارت جیمز آمده «حقیقت آن چیزی است که اعتقاد بدان برای ما بهتر باشد، بفهمیم، نه آن گونه که در بازنمایی صحیح واقعیت آمده است». مفهوم بازنمایی صحیح صرفاً تعریفی خود به خودی و تهی است که ما برای انجام آنچه که می‌خواهیم انجام دهیم می‌پردازیم.

در فصول پنجم و ششم تلاش‌های ارتجایی به بحث روان‌شناسی تجربی یا فلسفه زبان، به عنوان موضوعات جانشین برای معرفت‌شناسی مورد نقد قرار می‌گیرد. رورتی در آغاز فصل ششم، فلسفه زبان را به دو قسمت تقسیم می‌کند «فلسفه زبان محض» و «فلسفه زبان غیرمحض»؛ وی فلسفه غیرمحض را معرفت‌شناسانه و تلاشی برای حفظ و ادامه تصویر کانتی از فلسفه می‌داند. اما فلسفه زبان محض، نه عقیده پیشینی معرفت‌شناسانه دارد و نه ارتباطی با سنت فلسفی. در قسمت دوم این فصل به بحث در این باره می‌پردازد که پیشینیان ما در مورد چه موضوعاتی می‌اندیشیدند؟ در ادامه فصل به ایده‌آلیسم، ارجاع، حقیقت بدون آینه، و (حقیقت، خیر و نسبت) می‌پردازد.

اما بخش سوم به صراحت به ایده «فلسفه» می‌پردازد که شامل دو بخش می‌شود:

«از معرفت‌شناسی به هرمنوتیک» و «فلسفه بدون آینه‌ها». در این بخش رورتی مفهوم فلسفه‌ای که در میان فلاسفه تحلیلی انگلیسی-آمریکایی پذیرفته شده بود را به چالش می‌کشد، مفهومی که به قول رورتی میراث دکارت و کانت است. وی بیان می‌کند: «امیدوارم خواننده را متقاعد سازم که دیالکتیک در فلسفه تحلیلی، که فلسفه ذهن را از براد به اسماط فلسفه زبان را از فرگه به دیویدسن، و معرفت‌شناسی را از راسل به سلاز انتقال می‌دهد، باید گام‌های دیگری به پیش بردارد و من فکر می‌کنم این گام‌ها ما را در وضعیتی قرار می‌دهد که هر مفهومی از (فلسفه تحلیلی) و در واقع هر (فلسفه)‌ای را که از زمان کانت رایج شده را مورد نقد قرار دهیم».

رورتی بیان می‌کند که سه فیلسوف بزرگ قرن، یعنی ویگشتاین، هایدگر و جان دیویی در دوره اول تفکرشان به دنبال شیوه جدیدی برای ایجاد بنیادهای فلسفه بودند و بعد هر سه کوشش‌های اولیه خود را (خود فریبی) تلقی کردند و در آثار متأخرشان مفهوم کانتی فلسفه را در هم ریختند. در واقع آنها در دوره دوم بیشتر درمان‌شناسی و تهذیب می‌کردند و نه بنای فلسفه جدید. این نوپراگماتیست آمریکایی در فصل هفتم تمایز سنتی میان جستجوی (معرفت عینی) و دیگر حوزه‌های فعالیت‌های انسانی (که دارای مزیت کمتری هستند) را صرفاً تمایزی میان گفتگوی طبیعی و غیرطبیعی می‌داند. وی در فصل هشتم قصد دارد تمام آینه‌ها را کنار بگذارد به همین خاطر بیان می‌کند که در طول تاریخ، فلاسفه به دنبال حقیقت بودند در حالی که حقیقت امری مبهم است؛ به همین خاطر باید حقیقت را کنار گذاشت بدین منظور پراگماتیسم حلال بسیاری از مشکلات خواهد بود به دلیل آنکه به دنبال حقیقت نیست. وی در پاسخ به این سؤال که، در طول تاریخ انسان‌ها به دنبال چه بوده‌اند؟ پاسخ می‌دهد به دنبال توجه‌پذیری. از اینجا وی مباحث پراگماتیکی خود را با هرمنوتیک پیوند می‌زند. زیرا به نظر وی هرمنوتیک نه نظام فلسفی است و نه روشی برای حل مسائل فلسفی؛ بلکه تنها بیانی امیدوارکننده است که به رها کردن فضای فرهنگی پس از شکست معرفت‌شناسی تأکید دارد.

وی تلاش‌های انجام شده برای رسیدن به فلسفه نهایی که در مسیر مطمئنی همانند علم قرار گرفته‌اند، را رد می‌کند و معتقد است تنها در بطن گفتمان‌های غیر متوافق می‌توان انسانیت را حفظ کرد و فلسفه را به پیش برد. رورتنی در جای جای کتاب، خود را شک‌گرا، نسبی‌گرا، پراگماتیست، انسجام‌گرا، ضد واقع‌گرا و ضد مبتاگرا و ... می‌نامد.



ژوبشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی